

اصطلاح میریت زبان چندین بار تأثیرگذار است که از جا هایی که محبت از آن در دست نموده بود در این محبت میریت طاوس و میریت برخورد این اصطلاح بیان می شود. میریت زبان لایکنیت اموزیسی. اموزش نهاد دوست دارد میریت برخورد دلیل می باشد.

امروز در باجه میریت زبان محبت هم دیگر بحسب اصل است که از آن استفاده می شوند و این باطن طالع برقرار چشم. عالمان اخلاقی ما هم بسیار از آن تقاضه نموده هم از این محبت دفعه از کنایت کن. بر سر راه زبان کنایت زیارتی و حجتی دار کن اخلاقی بسیار در بدان محبت این اندیشه حقیقت بخوبیت، دروغ، سخن حسن و صحت ناشی از این داشتن اینها هم از کنایت می شوند که بر راه سخن حقیقی و حجت دیگر را اسلامی نه غافغه اخلاقی ادار طبیعت است. بر تفاوت این دو راهها از صادرنشور اما احتمالی همایشید اینها می شوند که تسلی زبان باعیند نیز دانزدز بر دست این اندیشه باشد اما مانع این پیشگیری نمی شوند دانزدز بوتر دینه دانع نیست و مانند دین استفاده هم نه منظور این نیست. غرض این است که مانند دانزدز را خوب نمی شناسیم و مشرات بکار ببریم دموثر واقع شدنی و دلخیلی نموده طرد نماییم. در واقع مزمع این طالع میکنیم را در حد تاب یا مطالعه سرعان نهادم که این این موضوع را دلطاوی کرده باشد. حیون نیز دانزدز هایی مانند نشیخ نداند هم خوش فرم مترجم هستند که هم به فرم مترجم و هم به فرم مترجم نمی شوند و مادر نیاز دارند.

حالخونه به سراغ این عیث سردم زبان را حیونه می شود تا کرد

از اصطلاح میریت زبان و حق استفاده همین طبقه میریت خلی مهنا دارم خواهم بلیم میریت زبان دارم دیگر دلخواه خاصه است دانزدز تدریش را ستم می نویم. این که هستم را هم نه بر مطالعه بگیرم دیگر بآن دلالت دارم که با این ایندیشی دیگر دلخواه هستم خواهد بود که دلیل بردن دار دار که ما کن را حصل می شناسیم که به این حرف زدن دلخواه نمی نویم. اما این ستمی به این شاه نیم این خودجی سراحله را می خوند تا بدانزدز جا می بینند و این دار طایی دلیل ستم دانزدز تدریش میلی توجه نمی شوند به هر حال این سخن معمول عوامل این است این عوامل را اصلی نمی شناسیم. سخن از مطالعه های بیشتر دلخواه را داشتند و معمور گردید مادر حمله بر رازش دستیل سخن هم میلی کشتند نیستم. پس وقتی هم خواهم در باجه میریت زبان محبت هم راجح نمی شدم ستم هم خواهم محبت هم راجح بود این دار طایی های را طلبید پر از این دستیل خودجی که مه شدند نمی شوند.

اقداریم با این سخن این مباحثت خدا تعالی تفسیر تدریش را تجربه نکنیم که ہی میریت برخورد، میریت طالع و

اترالشون بجزء دارک میند است

ضریب اصلی سه روز زبان رخ سر سبز مادر بر بار داشتند اینستم با این بودجه اینستم دران نفعی را من می‌دانست (زراهم نلاست) حکم کرد بایسی (زده) میند که (حالات) که مقطع باشد اینستم است زیرا بد مرد تویه خود را باعده این زبان که در آن نزد است. بعد از میانست اینستم را من مضر بپارش. شد و قدر می‌خواست اینستم را اینستم نمود دزیر در باده طاری اینستم از اراده بگیرید اد پاسخ می‌دهد بایسی دستی که مردید اینستم را در این تابوت شاهد نمود تازیها در رضشان شور دزیر بگیرد اینستیدن اینز جزو حکم مثل اد راحله بگیرد زبانش ۸ از حلوم اد می‌دوند بگیرید.

زبان صلی حم است چون کشت های سیار زیاده نمی‌باشد.

در قرن میحت از میریت زبان هایم بگیرید دست یافته هست مدرسه مدرسه سیمه بمن داشته باشیم. خوبست دامال خله بگیرید. بعنوان انواع (والدم) توکند سیلو باشد، نشت یا زیبا باشد. نرم باعث نباشد همچنان باشد وحی توکند بیافر که اینز باشد من توکند منطبق با طبقیت باشد بعنوان من توکند دست یا اتسوار باشد وحی توکند یا زیار باشد کام ح توکند ریجار یا حرفی یا کام حرفی شور اینها انواعی از حکم یا سخن است که از زبان ما حاری هست شور. داغن خواصم عتبه دل را بینم و آنیا ح خواصم از رفاقت عملات کم؟ ح خواصم تائید نمی‌کند اینست اینز سخنه را بینم چیزی بهنم بگیرید زبان سخن بگیرید اینز سخن نیز سخن سیمه به اینز خود حی بگیرید سخن است که عوامل دست به دست حم می‌دهد. دخاخانی بیشتر از این رخ هم مصدر که اینز خود حی رختار طاص مانانی بر بذر لار خود حی رارتی متحول ماییده. میند های ناریست غلط خم هست توکند روحی رختار طاص مانانی بر بذر لار خود حی رارتی متحول ماییده. میند های ناریست که اینز خود حی رختار طاص مانانی بر بذر لار خود حی رارتی متحول ماییده. میند های ناریست غلط خم هست توکند روحی رختار طاص مانانی بر بذر لار خود حی رارتی متحول ماییده. میند های ناریست که اینز خود حی رختار طاص مانانی بر بذر لار خود حی رارتی متحول ماییده. میند های ناریست

به عنوان مانع ح توکند عمل سین این آغاز بگر که میند است اینها درون راه حاصل است

اطلاقات درست

درون راه خام

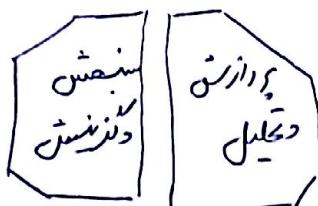
میند های ناریست

عواطف

انتقام ها

انزه ها

اللورها



ای حرفی

ای حرفی

بعن سیلو

بعن زشت

برساد هست

سیار طاص

بعن مانعه حکم اینز

بعن سست

بعن اتسوار

کل این صور که سیم را شان می‌هد. حاره‌دان لارها را لایم نمی‌بیند مرحله بخش دخالت است در خود جی
می‌شود از نوع سخن که بر زبان ماجاری می‌شود.

آخرین راستیم و بجزی بلایم که هر سخن که بر زبان ماجاری چه سوراخ تواند عالم دعوی عالم ذهنی مایل را شناخت باشد بر اثر
منظمه سخن دیگر از این شود دلخواه خود حرف کامل را داشتند از این امر حرار است بدیرست بیکم درون لارها
را دیرست بیکم از این حرار است نه تنها استواری بلایم بلایم عواملی نه دست به دست هم چه صفتی تا سخن استواری
بلایم چیزی سخن که عوامل ریتم درون کن ماحصل باشیم بیکم خود را یافته باشند اینم یا نه لایم
معلم است درون لارها راست باشد دلخواه سخن دخالت عالم باشد پس خود را نهادی خواهد شد این
نمایم سخنی دیگر اید را درجا کن ایند که راهی برای دیرست زبان و چور را ر

بدیرست بدن سخن معلم است که مادرش بخش سخن را را انتشار داشتند اینم چه مادر سخن بیکم که استوار
است چه خوب را ببر است چه مادر انتشار داشتند اینم که و من چه خواص سخن بیکم را رسیده هرچه سخن خود را
بخشند بیکم ۱- بخش مدل از نثار مخصوص بخته یک راز نثاری را انتشار داشتند اینم که بر اساس آن چه توامی
سخن خود را بضم عالم اخلاق این راز نثار را در انتشار مادر از نثاری را انتشار داشتند اینم که بر اساس آن چه توامی
دارد باید است مرحله دلخواه نه تا خود بدیرست بیکم که بیان لذتگیری شاید بغيری خود را که درون حرف
مرحله دم سخن سخن چنین نثار را اگر می خواهید بیان نثار صارحانه ای را شناخت باشد مولوت را شناخت باشد
آخر زبان بضم مطابق بودند زبان ما صارحانه چه سوراخ زبان نثار را که استند می شود زبان که زبان نهاد زبان فرد
با دخالت دزبان چون بضم مطابق بودند این سه تواند دیواری که دلخواه سخن باشد.

بیکم طالحه که از ما صار رم می شود که با زبان چون مطالعت را در تکنیک که مانند چه بیکم ای ای که تویزه ای چه بیکم
که معنای نه را نمی داشد

بخش بعد از نثار که چه بیکم اگر برای بخش با دفعه مطالعت دم و بیکم خود را با انتشار طبق است را ر

زیتا رحاء بوضع بیکم طالحه که تویزه را داشت بر این نایز که و می خودد را نثار را صالح بروانم سیم فرود
در انتشار طالحه که نایز از دم بضم از سه دفعه مطالعت را داشتند که چه تویزه دارند از دم ای ای دلخواه
بخش باز ندارد. بخش قبل از چون میانی چشم است. اگر میزه طالحه دین مدل خواهی که تویزه زیاری را شناختند
چشم سه چه بیکم باشد استوار باشد مطالعه در چه تویزه این مرحله را این دفعه می خواهیم داشت از
میان سه نثاری طاس است دلی این نهش نهش ای اگر حرار است اهل خصلت باشیم بازد بیکم تویزه می شود
نه خود از چور ماسه شود درجا خواسته شده بخر قابل می شود. ایز مرحله در بیان چه تویزه بعده است بدینه که

فرمایند نشست های رئیسیه به ملکات و فضائل اخلاقی است.

قولوا قولًا سریدا از ماحصله شده که فن تاریخ باشد که اینها قابل بخش هست یا نه؟
حالا از اخلاقی های به خصوص امام محمد غزالی در کتاب مفصلشن به نام اصحابی علوم دین این آرزش نامه (در انتشار
حاج طلاقی) اهدای شان صورت گردید سخنی که رشته حج خواصید بیان شد. براساس شاخص سود و زیان حق توانید بعیند که یا
سود که از نهاد صفت یا نه.

چهارده فضیلت براساس این در مقایسه سود و زیان دجر دادر ۲۰ نوع سخن من روکنم بررسی گردید.
طهی سخن نه سود دارد و نه زیان. طهی نه درگذشتم سود دهم زیان چو دادر طهی نه درگذشتم سود صفت زیان
نیست و طهی که درگذشتم زیان صفت و سود نیست
حو ۱۷ تصریفون در تأسیت ۲۰ نوع برداشت از آن دجر دادر
سخن در آزادنامه سود و زیان

دارای سود و دارای زیان سه کم حرخ و نزدیک بود

دارای زیان و نه سود یعنی خاموشی

دارای سود و نه زیان سه نسازیه اندرازه هایم

نه دارای سود و نه زیان سه خاموشی

این عنوان خردی که بفراغه اخلاقی (ارم) امر مستحبان را بخواهم و به این ۲۰ درج رسیدم حال بدی طهایم؟
غزالی می‌نویسد «کجا می‌باشد طاصلون سود داره و کس زیانی ندارد نسازیه اندرازه دلایل است» (اینها هم سید
توصیه استیاطی هی سند. اگرچه خواصید سخن بلوید دلایل باشد هم به اندرازه نخن بلوید.

در سوره دوم ادر طاصلون زیار دادر و سود نزدیک دلایل تعریف صفت است که خاموش و سالم باشند یعنی
مشک خردمندانه است. در دلایل سوم ادر دلایل اینها به اینجا رسیده که کام من سود دادر و دهم زیان و
عنوان در ترجیح قابل شور توصیه برآمد که کم حرف زیرم دادر حرف هم زیرم نزدیک دلایل باشد
در دلایل چهارم (ارجاعیه) که طالعون نه سود و نه زیان دادر و سود خردمندانه را نیست که خاموش و سالم باشند
تکلیف داشتن است خودم باشد بخش دلایل باشند رسود و زیانش را ببرانم.

عنوان ساده اندیارانه است که این سه سخن احتمال است که کسی رسیدن براین سه سخن باشد ملاک های عمل
دلایل باشند که اینها از اینها از اینها از اینها با احتمال و صحت های ما دادر است که بنیم که این طهای
از احتمال و خارج حاستور به چه صور و خاصیت داشتند طرف های متعالین خود را باشد بشناسید

دستیز آرایز حرفه هم زنده هست از آنها صلح حی نیز باشند

این مکار علی است که ساده است حول برگزاری اینکه لغزش طبق ارتباطاتون چه کسانی هستند والیها از چه همچو هم بخوردار هستند است شاید درستان بگویند این را هم به داشت این دهد بسیار راه است و مصلحت است. وی باید براینم که اخلاص بولن ساده است یعنی خوش میان بنایش که بازند بند و اندرز من کوان اخلاص بود. اگرچو اصم دیوارون روی خش سیم که محله بسته هم اسناد حاصل به شخص من (صد چون کار ساده است) «این جای مابایع نونه کرم موافق هست که اهل شخص هستند یعنی من بخند بعد حرف هم زنده حال خور را دسته سیارید و بینند خبر کدام را نه ازین آرایه است».

آرایه هستند که من بخند بعد حرف هم زنده. آرایه این لغزش حی زنده بعد من بخند اول حی بینند دیگر حرف خود را شخص هستند. سوم آرایه هستند لغزش را بر زبان خارجی خود از احوالاً خرسن بخود را من شخص من (صد چهار) آرایه هستند که بعد من شخص حرف هم زنده من بخند بعد حرف هم زنده «این کثارت طاسیک اینها را فته بندی کردند آرایه که حی سخنند دیگر حرف هم زنده خودند. اهل بینندند آرایه اهل خود دیگر اول حرف خود را خود خود حی سخنند بینند من هستند».

او ساختن که اول حرف هم زنده بعد حی سخنند عزایی اینها را بگویان (ستان معا) اهل حسرت و زیارت در تینند هم زنده سیم ساختن که حرف هم زنده داملاً دلخواه سخنچش طام خود را ندارند اینها لا اینها هستند همین دلخواه اطلاع ندارند در این خرج هم زنده دیگر خاص کسانی که بولن سخنچش حرف هم زنده علت عقول سخنچان و ناران نم میگردند خیر ندانه این دست که زبان باز را نزد دستیه ارتباطی خالق با راست کوچولان هست صریح در تقدیم کوبارند وی

مکار از اول در سیله است دستیه ای برای خودگران ارتباط ارظام صحبت کردن سودای که جا شخص همیشه ماید او شن باشد و حواسان بگویان باشد این است که این طاسیک به کار را کنیم رایه اینها به حی معصومه ای است یعنی لطافه ای را که زبان داشته باشد یعنی این حرف خود ایست ای هم صنایع رایه خاطبی خانه ایستند که میتوانند را مستغلند. زبان هم تو از کارکردهای خانه را مستغلند باشد در تصور سیک در حقیقت سیست علت مشارک شاید روانی خود را در خانه ایست خود صلب خانه را این خواهد بخاطبین خود مستغلند این زر بیان نفع و پرخاش زانه هم خواهد خود را علیه روانی نه دینجا عن خواهد صنایع ای صنف علیه رایه خاطسی خود مستغلند زبان کارکردهای خانه را در

آخر ما خاصم که راست و استاده مائل اتفاق از زبان الشه بایسیم بر این نظر باشند باشند تو صیر راسته باشند اول حواسان باشد که زبان بگویان مکار از اول. از اول دست که رایه مصلحت دلخواه. ارتباط طاسیک نه کفرار هم دیگر شاست بخوب شود و نتیجه ناصله ای که بارج کردند مکار از را میشان دستیست که نخستین مصالح اصلی

که برگان حی و زارم میست؟ حامی توم کادر در مساله اصلاح زبان نطالع نهاد و معمق است از زبان کاربر زبان عامل ششم
جایطاً، جایطاً نفرند میست از زبان اعلان رای انتداب زی و مستدل سازه انتقاله هم
آخر خواص مطلب را طرف تعالی متعمل نمی از رای بروش های مختلف حی توائم مستدل نمی این اینکه در میانه های آنها
نه از این دو روحیت راست را از آن که وزیر است که این را از این دو روحیت میان رای را از این که وزیر مستدل نمی از
درست تر رای ای او جای این دو روحیت میان رای را این دو روحیت دنله که این میست که زبان می تواند
این را باشد رای شفیق در غیب نخواهد بخوند به خود از ای زبان می خواهد مطلقاً

این کار در طالع است که زبان را باشد اخلاصه لارس و حقیقت میست زیرا درست
محبهم حمایت می خواهد باشد نه باشد
لذتیم که رسانید زارت وطنی است دیاری این نفع شیطان را شناخته می خواهد و دست خواهد داشت که
این انسان را داردیک فریادی کرد و حضرت معلم است میگذرد سود و سعادت باشد از زبان دارایی که بخوبی داشته باشد
بنایت که چطور دارایی خود را بخشنند حمله است از این باشد که دلخواه اخلاصه داشته باشد و دست خواهد داشت که
عنی کزانیه سود و زبان که صفت شد به خط از نفع باشد چرا همینه باشد خطا ای ای زارت و مضرور ای ای ای ای ای
چرا نباشد به عقل و عقول دخواهن گیرد و حیم که آنها در درستگاه راست و حی توائم ای ای ای ای ای ای ای ای ای
روزگار اول این است که درستگاه صفت کاری را داشت ای
نمایم بزرگ ای
عوامله حی درست که در انصاف را داشت حی توائم ای
حی توائب زبان را داردیک کرد. این حیث درستگاه فعل و حیم است با عنوان از دیدگیری زبان تا درستگاه کلام
در پایان این صفت که ای
که ای
داری ای
زبان در قرار شویم. من در حیم که ای
حی توائب ای
زبان خود را ای
خوبی داشته باشد ای
خرست که داری داردیک تبدیل می شود. حاصلی لاداع را ای
که ای
اخلاصه داری داردیک زارت و مضرور دیه حساب بخوبی خانوار ای
ای ای

حضرت نوریم و میر رامیم به غیش از دهود خود مون اسلامیم دخواهیم داشتم که در اختیار ما نیست دلخواهیم داشتم که نیست
نیستند اینجا را حواله بدهم به عوایلی که در اختیار ماست و مابا بدریست کردن در مسکن کرن ها دلخواهیم داشت
دانشیز دلخواهیم باشد سیمین من توانم این اتفاقات را مطالعه نمایم و دیگر کرن کاریم دیگر ایجاد نمایم لیکن توانم این که در جا نهاده ماست
از زیرش لادریم صفات سیمین را در خود میگیرم مثلاً سیمین که روحیه دادریم از زیرش میتواند بتعاریف برخی داشته باشد و دلخواهی
ظاهر نماید داشته باشد اسر بروزالت رفعیه خانواده دفعه حرایم که در کرن نسبت من نیم داشتن های داشته باشد دلخواهی
فرزند طایرانی داشته باشد جا فهدی ای دلخواهی که کلام تر دباری باطیات سمعانه ای داشته باشم باید نقاو علمی بر این پایه داشت
داشته باشم باید نقاو علمی بر این پایه دارا داشته باشم من از ادبیات میتوانم به تدریش سیمی دادم بلطفه زید که کرن
وقت هم دادری متدل می شود و من توان از سر های سعادتیم به خصلت دستاری تزریق های داشتم در ویرانی های سعادتی
راده دهن خود را نمایم و مطلع کن اخلاقی که عیشه عالیان بزرگ توصیه کردند بتوانم بکرن دست دیدم نیایم